

از اسناد به جا مانده از چریکهای فدائی خلق ایران

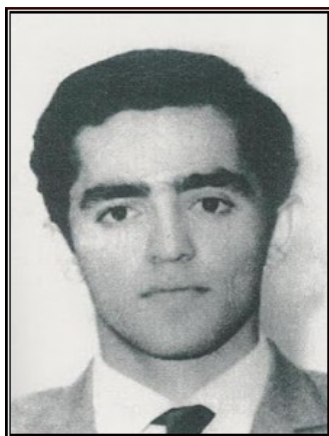
از میان نوشته ها و ترجمه های فراوان رفقای اولیه چریکهای فدائی خلق ایران آثار کمی به جا مانده اند که امروز به عنوان اسنادی که گوشه ای از فعالیت ها و به طور کلی واقعیت آن رفقا و سازمان کمونیستی راستینی که بنا نهادند را باز گو می کنند، در جنبش وجود دارند. در این جا با گرامی داشت یاد چریک فدائی خلق، رفیق مسعود احمدزاده و در سالگرد شهادت او (اسفند ۱۳۵۰)، مبادرت به چاپ ترجمه ای از این رفیق می کنیم.

"مسائلی درباره تز دبره" نوشته ویلیام جی. پومروی و ترجمه آن توسط رفیق مسعود احمدزاده می باشد که طی آن تجربه کمونیست ها از "نهضت هوک فیلیپین" بررسی شده و به این وسیله در اختیار مبارزین راه آزادی در ایران قرار گرفته است.

در شرایطی که دشمنان کارگران و توده های ستمدیده ایران از یک طرف و نیروهای دشمن شاد کن از طرف دیگر کوشیده و می کوشند تا اصالت جنبش مسلحانه چریکهای فدائی خلق ایران را با زدن اتهاماتی از این قبیل به آن ها که گویا چریک ها نسبت به مسایل جامعه خود بی توجه بودند و یا این که گویا آن ها تحت تأثیر مبارزات مسلحانه در آمریکای لاتین و غیره به این شیوه مبارزه در ایران مبادرت نمودند، سند زیر در کنار دیگر اسناد باقی مانده از چریکهای فدائی خلق ایران در جنبش، خط بطلان بر چنان ادعاهائی کشیده و بی اساس بودن آن ها را نشان می دهند. همین اسناد گویای آن هستند که رفقای ما تا چه حد در جریان مسایل جامعه خود قرار داشته و با چه حساسیتی مسایل مبارزاتی مردم خود را مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار می دادند. این اسناد هم چنین بیانگر آنند که آن رفقا برای شناخت مسایل درونی جنبش های انقلابی در دیگر نقاط جهان و درس آموزی از آن ها با چه حوصله ای به ترجمه نوشتجات مختلف از تجربیات انقلابیون در هر کجای این جهان که بودند، دست می زدند .

سایت سیاهکل

www.siahkal.com



رفیق مسعود احمدزاده

مسائلی درباره تز دبره (*)
اثر ویلیام جی. پومروی
ترجمه از: رفیق مسعود احمدزاده

رژیس دبره، جانی در کتاب "انقلاب در انقلاب" نویسندگان مونتلی ریویو را باین دلیل مورد انتقاد قرار میدهد که می کوشند مفاهیم استراتژیک جنگ انقلابی در آمریکای لاتین را از روی میل، یعنی بدون متکی کردن آن مفاهیم بر مجموعه‌ای از اطلاعات تاکتیکی، فرمول بندی کنند. به نظر من، دبره با ساختن دکترین مبتنی بر تجارب تاکتیکی بسیار اندک - اگر از درک غلط تجاربی که کار خود را بر آن متکی می کند حرفی نزنیم - خود خطائی در حد همین خطا مرتکب شده است.

در حقیقت دبره به تعریفی که خود از نیروی چریکی کوبا تحت رهبری کاسترو بدست می دهد، اعتماد کلی می‌کند. رهبری مبارزه کوبا بدون تردید، نمونه برجسته‌ای از رهبری انقلابی است که از آن درس‌های بسیاری می توان گرفت. لیکن، ضرورتاً آن را باید در متن شرایط کوبا که خصوصیات و تمامیت شان برای موفقیت مبارزه لازم بود، مورد توجه قرار داد.

یکی از مشخصات موقعیت کوبا که دبره و بسیاری دیگر مایلند آن را نادیده بگیرند و یا از آن غفلت کنند، زمینه تجربی سازمانی و مبارزه توده‌ای خلق کوبا می‌باشد. ارورومینه که فیدل در کوهستان‌های آن مستقر شد، و مرکز آن شهر سانتیاگودوکوبا، که او از آن بصورت پایگاه ذخیره خود استفاده می کرد، از محل‌هائی بودند که کار سازمانی توده‌ای مدت‌ها پیش در آن‌ها وجود داشت و مردم با نهضت‌های انقلابی آشنائی داشتند. فی‌المثل: سازمان کمونیستی در آن‌جا نظیر سایر مناطق کوبا قبلاً صورت گرفته بود. نیروی چریکی‌ئی که در کوبا کار میکرد می‌توانست بر این موقعیت اتکاء کند.

در صفحه ۱۱۳ "انقلاب در انقلاب" دبره نامه‌ای از فیدل به تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۷ به فرانک بیز را نقل می‌کند که در آن تعجب خود را از نوع کمکی که دهقانان به نیروهای او کرده‌اند، ابراز می‌دارد: "چه کسی آن‌ها را به این نحو شگفت‌آور سازمان داده؟ از کجا آن‌ها این توانایی، زیرکی، شجاعت، از خودگذشتگی را کسب کرده‌اند؟ هیچکس نمی‌داند. این تقریباً یک راز است! آن‌ها خود را شخصاً و بطور خودبخودی "سازمان می‌دهند!" آن راز، این حقیقت را تبیین میکند که دهقانان و کارگران کوبا با فعالیت سازمانی بیگانه نبودند. کل این مسئله تجربه و مبارزه سازمانی و توده‌ای حلقه مفقود زنجیر تئوری دبره است. همچنین مسئله نقش حزب سیاسی در کمک به ادامه این تجربه به خلق، هم قبل و هم در حین مبارزه انقلابی، چه مسلحانه، چه غیر آن، مورد غفلت قرار می‌گیرد. نظیر دبره (که وقتی کتابش را می‌نوشت، تجربه‌اش غیر مستقیم بود) من نیز کار خود را بر تجربه محدودی که در طی شرکت در یک مبارزه مسلحانه چریکی در فیلیپین کسب کردم، متکی می‌کنم. عقاید من نه به شکل دکترین، بلکه به صورت یک تجربه ارائه می‌شود که باید هنگام فرمول بندی اصول مبارزه انقلابی با بسیاری دیگر در نظر گرفته شود.

نیروی انقلابی معروف به نهضت هوک، در فیلیپین نهضتی با رهبری حزبی بود. اگر دقیق سخن گوئیم - Hukbong Mapagpalaya Ng Bayan (ارتش آزادیبخش ملی) یک سازمان مسلح بود که موجودیتی جدا از حزب داشت. اگر چه هر دو، با دستوراتی که از یک منبع حزبی می‌رسید، بطور متقابل بهم وابسته بودند. این ارتش که در دوران اشغال کشور به وسیله ژاپنی‌ها در جنگ دوم جهانی (در آن هنگام Huko Ng Bayan Laban Sa Hapon با ارتش کشور بر علیه ژاپن خوانده می‌شد) بوجود آمد، برای استقرار در میان خلق، در دهات و شهرها، از شکل کلاسیک پیروی کرد. این ارتش بر اساس اتحادیه‌های دهقانی قبل از جنگ در استان‌های لوزون مرکزی بنا شد. و اساساً تمام کادرهای نظامی آن، نظیر بسیاری از کادرهای حزب، از این سازمان‌ها پدید آمدند. بدون چنین زمینه‌ای نمی‌توانست یک نیروی چریکی خلقی بوجود آید، این حقیقتی است که توسط طبیعت بسیاری از دسته‌های چریکی دیگر نیز ثابت شد که در فیلیپین در حین جنگ پدید آمدند و تحت رهبری ارتش منظم آمریکا و یا فیلیپین قرار داشتند و خود را، اغلب به نحوی نیمه راهزنانه، و بدون آن که سازمانی داشته باشند، به مردم تحمیل کرده بودند. در این نکته است که تجربه فیلیپین، به میزان وسیعی، سزاوار است در پرتو تز دبره در نظر آورده شود، زیرا جنبه‌های معینی از اصول او را به منصف ظهور می‌رساند. نیروی مسلح، یعنی هوک، به صورت وسیله‌ای برای انتشار نهضت بکار میرفت - نیروهای گسترش شبیه ستون‌هایی که چه‌گوارا و دبره از آن طرفداری می‌کنند، مرکب از سی تا شصت مرد و چند زن از راه‌های کوهستانی به سایر استان‌ها اعزام می‌شدند، که در آن جا پایگاه، یعنی مناطقی که توده‌ها را می‌شد برای حمایت نهضت در آن جمع کرد، ایجاد کنند. مفهوم "تبلیغات متعاقب عمل"، این اعتماد که حمله نظامی بر دشمن، بر پادگان‌ها و پاسگاه‌ها راه سهل و ساده جلب توده‌ها به جانب ما بود، نیز تکامل یافت. در واقع این اعتماد وجود داشت که صرف حضور نیروهای مسلح ما در یک محل که ارتش‌های حکومت یا مالکان زمین را به مبارزه مسلحانه می‌خواند، در جلب حمایت توده به جانب ما موثر است.

این روش، نارسائی‌های خود را هم نشان داد؛ این روش باعث شد که حکومت نیروهای مسلح خود را افزایش دهد و آن‌ها را در همان مناطق مستقر سازد که در دراز مدت تاثیر سربازهای ما را از بین می‌برد.

"تبلیغات متعاقب عمل" را به طور معکوس نیز می‌توان دید، مثلاً، هنگامی که دسته‌های کوچک حکومت پیروزی‌های نابود کننده بر یک واحد چریک بدست می‌آورند، که اغلب هم روی می‌داد.

تنها در جایی که توده‌ها اندکی تجربه سازمانی داشتند، نیروهای ما قادر بودند برای مدت طولانی مستقر شوند، از این جمله است در استان لاگونا، که قبل از جنگ در آن جا نهضت ساک دال (نهضت ناسیونالیستی مسیحی که در سال ۱۹۳۵ شورش ناکامی بپا کرد) نیرومند بودند و در آن جا اتحادیه‌های کارگری در صنایع نارگیل فعال بودند. در حالیکه یک نیروی مسلح در جزیره نگروس - که در آن جا هرگز فعالیت سازمانی وجود نداشته است - به مجرد تشکیل برچیده می‌شد. در مناطق دیگر که توده‌ها برای کمک به چریک‌ها آماده نبودند، عناصر لومپن از نوع نیمه راهزن (معمولاً یاغیان اجتماعی بدوی) بزور وارد صفوف چریک می‌شدند. بعضی از این‌ها به انقلابیون واقعی تبدیل می‌شدند، لیکن دیگران از آن می‌بریدند و خسارت بزرگی وارد می‌ساختند. این نوع اتفاقات به هنگام کوشش جهت گسترش مبارزه‌ای رخ می‌دهد که فقط تعداد بسیار اندکی از انقلابیون "خالص" دارای عالی‌ترین آرمان‌ها، بدان جلب می‌شوند، درس‌هایی از این قبیل نهضت را متقاعد کرد که مطلقاً ضروری است که پایگاه توده‌ای متشکل و از جهت سیاسی آگاه در کنار نیروی مسلح ساخته شود. مناطق آزاد بوجود نیامدند (این ایده به مثابه ایده‌ای غیر واقعی رد شد). مفهوم "دفاع از خود" دهقانی هرگز بکار نرفت و مورد توجه قرار نگرفت. آن چه با موفقیت در راه آن تلاش شد، یک پایگاه توده‌ای زیرزمینی بود که بتواند حتی در مناطقی که به سختی تحت سیطره نظامی دشمن بود، عمل کند. بنابر این، در مورد فیلیپین چریک‌های مسلح نه بعنوان نیروی سازمان دهنده سیاسی بلکه بعنوان واحدهای جنگنده نهضت بطور کلی، در نظر بود. تمام نیروهای گسترش می‌بایست با خود یک واحد حزبی از کادرهای سیاسی داشته باشند که وظیفه سازمان دادن دهات و شهرها را بر عهده بگیرند - این‌ها سرباز نبودند، ولی دائماً با خود حداقل یک اسلحه کمری داشتند و آماده بودند از خود دفاع کنند، و اردوگاه‌ها یا ستادهای متحرکی که آن‌ها در صدد بودند در مناطق گسترش ایجاد کنند، غیر از اردوگاه‌های نظامی بود - هر چند که آن‌ها یک واحد تاميناتی وابسته به خود داشتند. گاهی واحدهای مسلح، دهات را محاصره می‌کردند و وارد آن‌ها می‌شدند و میتینگ‌های تبلیغاتی برگزار می‌کردند، ولی این کادرهای سیاسی بودند که مسئولیت برقرار ساختن و گسترش تماس‌ها، آموزش کانون، و وسعت بخشیدن آن‌ها را در هر جا که ممکن بود تا سطح کاملاً متشکل ده به عهده داشتند. (این امر بدیهی است که بهترین حفاظ در مقابل جاسوسان، ده کاملاً متشکلی بود که سکنه آن برای حفاظت خود و نیز برای حفاظت ما، در مقابل چنین عناصری هوشیار بودند و هر گاه شناخته می‌شدند آن‌ها را نابود می‌کردند).

در حقیقت اهمیت کادرهای سیاسی، که بعنوان جزئی از نهضت چریکی کار می‌کنند، به بهترین نحوی در شرایط گسترش نظیر آن شرایطی که در آن دبره نیروی مسلح را بعنوان "نطفه حزب" در نظر می‌آورد مشاهده می‌شود. یکی از صفات ضروری ساختمان یک نهضت انقلابی در یک منطقه نو یا منطقه گسترش، عبارتست از نشو و نما کادرها و قوا از خود منطقه. مادام که این کار انجام نشده، نیروی گسترش، یک عنصر بیگانه است. در فیلیپین این یک امر بسیار ضروری بود، زیرا زبان‌ها، اقتصاد و عادات از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر و حتی از استانی به استان دیگر بشدت تفاوت می‌کرد. (خصوصیات منطقه‌ای از این قبیل در اکثر کشورها دیده می‌شوند، و افرادی که بیک ناحیه معین تعلق ندارند در آن بسیار بیگانه‌اند). در فراهم کردن

افراد برای نیروی مسلح البته اقدام می شد لیکن گام اول ایجاد مدارس سیاسی و یا دوره‌های مطالعه جهت تربیت رهبران محلی بود، و تجربه نشان داد که این کار توسط افرادی در سازمان حزبی که برای چنین کارهائی تربیت شده بودند، می توانست بخوبی انجام گیرد. دبره بطور ضمنی، متذکر می شود که بعد از آن که چریک ها وارد یک ده می شوند و آن را ترک می کنند، سلول ها باید ایجاد شوند، لکن چه کسی باید کار سازمان دادن، هدایت، رهبری و رشد دادن صبورانه این مردم بی تجربه را انجام دهد؟ ما دریافتیم که این باید توسط کادرهای حزبی، که برای این منظور تربیت شده‌اند، انجام گیرد. (اتفاقاً، کادرهائی که تجربه‌های بسیاری در اتحادیه‌های کارگری شهری داشتند، در این جا عالی کار می کردند.) دبره هنگام گسترش دادن نظر اصلی خود که نیروی چریکی باید "نطفه حزب" باشد تا حد قرار دادن آن بر اساس بیولوژیک پیش می رود و می گوید که: "استعداد جسمی شرط اولیه هرگونه استعداد دیگری است". در تجربه فیلیپین، بطور کلی، اعضاء نیروهای مسلح هوک، با آن که جوان و قوی بودند، از جهت سیاسی، از کسانی که به عنوان کادرهای حزبی کار سیاسی می کردند، رشد کمتری داشتند. این آن چیزی نبود که ما می خواستیم. کوشش هائی به عمل آمد که به نیروی مسلح هوک تعلیم سیاسی داده شود، و بهترین کادرهای نظامی به مدارس سیاسی فرستاده شدند. لیکن، نهضت فیلیپین می بایست با این وضع که بسیاری از جوانانی که برازندگی جسمی داشتند و به آن ملحق شدند و مجذوب ماجراجوئی درگیری ها و خرسندی هائی جسمی آن شده بودند، مبارزه کند. بسیاری از بهترین جنگجویان و آن ها که بیشتر از همه در بکار بردن اسلحه، مهارت داشتند، هنگامی که نوبت به کتاب و جلسات مطالعه می رسید، از همه بی انضباط تر بودند. به علاوه، شرایط طاقت فرسای زندگی جنگی چریکی، با دوران های مکرر گرسنگی و خستگی، فرصت کمی برای تعلیم سیاسی باقی می گذاشت. تنها در مناطق پایگاهی کاملاً مستقر شده بود که تا حدی این کار ممکن بود، ولی این آن چیزی نیست که دبره درباره اش صحبت می کند. تا جائی که کادر های سالخورده که دبره آن ها را کاملاً از نهضت چریکی بیرون می ریزد، باید گفت که بسیاری از آن ها در سنین پنجاه و معدودی حتی در سنین ۶۰ سالگی بودند که به سابقه اعتقاد و اراده انقلابی کار می کردند. این ها در مقابل سختی های زندگی چریکی هوک خیلی بهتر از بسیاری اعضاء جوان و از جهت سیاسی نابالغ مقاومت می کردند.

نهضت هوک همچنین با مسئله خطری که در تماس های چریک ها با مردم بطور کلی (که ما آن ها را "شخصی‌ها" می نامیدیم)، وجود دارد، آشنا بود. البته برای مردم هم نظیر چریک ها، خطراتی وجود داشت. ولی هیچ مبارزه‌ای بدون خطر نیست. چنان که ما مشاهده کردیم، در هنگام برخورد با این خطرها و تعقیبی که همراه آن می رسید، مردم برای سازمان و مبارزه تجربه کسب می کردند. در نظر ما، مبارزه تنها وقتی معنای واقعی می گرفت که به مبارزه تمام خلق تبدیل می شد.

و در مورد وجود خطر باید گفت، که در فیلیپین مبارزه چریکی مسلحانه برای کادرها در شهرهای بزرگ و کوچک اشکالات بیشتری ایجاد کرده تا در دهات، در ده آدم حس می کرد که حداقل محافظ مسلح و فرصت جنگیدن دارد. ایجاد مبارزه مسلحانه، چه در مناطق روستائی و چه در غیر آن، فعالیت ها و دستگاه های سرکوبی کل دولت را، تحریک می کند. امپریالیست ها و همدستانش در فیلیپین از آشوب مسلحانه استفاده کردند و اتحادیه‌های کارگری و سایر سازمان های قانونی را با یا بدون آماره‌ای دال بر همکاری

محرمانه با چریک ها، درهم شکستند. بدین ترتیب، "کنگره سازمان های کار" در اوایل ۱۹۵۱ غیرقانونی شناخته شد و رهبران آن بدون دلیل زندانی شدند. تا آن که سرانجام "دادگاه عالی" در سال ۱۹۶۶ اعلام کرد که رهبران آن بیگناه هستند (و سرکوب ک - س - ک ، غیرقانونی بوده است!) بسیاری از کادرها که مامور اقامت در شهرها بوده، تمایل داشتند که در آن جا کار کنند. مجبور شدند که از شهر خارج شوند و به واحدهای سیاسی یا نظامی چریک ها بپیوندند. کارگر ماهری که در شهر بطور زیرزمینی کار می کرد در چشم ما ارزشی معادل دلاورترین مردان تفنگ بدست داشت و لطماتی که بیش از هر چیز احساس می کردیم مواردی بود که این کادرها دستگیر و یا کشته می شدند.

در تجربه فیلیپین موارد دیگری هم وجود دارد که بحث درباره شان مفید می باشد. در یکی از مقالات قبلی مونته لی ریویو (سپتامبر ۱۹۶۲) من در مورد دلایل شکست مبارزه مسلحانه هوک مطلبی نوشتم. من احساس می کنم، هیچ یک از آن ها در مجموع بساخت و طرح سازمان نهضت بطوری که در این جا تشریح کرده ام، مربوط نمی شود. شکست بدواً در مناطق گسترشی روی داد که در آن جا پایگاه های توده های فرصت نیافته بودند تا به معنای انقلابی کلمه، بالغ شوند. در اینجا منفرد ساختن و نابود کردن واحدهای هوک از همه جا آسان تر بود، و وقتی این ها (معمولاً قسمت اعظم نیروهای گسترش از نواحی دیگر بودند) نابود شدند، منطقه جدید در موقعیتی نبود که از توده خویش عناصر آگاهی ایجاد کند که نیروهای چریکی را از نو بسازد. آن چه واقع شد این بود که مبارزه تدریجاً به پایگاه توده ای اولیه در استان های "لوزون مرکزی" کشانیده شد. در آن جا واحدهای مسلح هوک هرگز نابود نشدند و مبارزه به این یا آن شکل تا زمان حاضر مداومت دارد، و مدام از طرف توده های که تجربه سازمانی مبارزاتی کسب کرده اند، تجدید می شود. یک عامل جدی را که در طی مبارزه هوک پدید آمد متذکر شد. این عامل عبارت بود از این گرایش که نسبت به کادرهای نظامی برجسته معینی از طرف واحدهای ایشان وفاداری شخصی ابراز می شد. آن ها خود چنین احترامی را ایجاد نکرده بودند بلکه این احترام حاصل شهامت و خصوصیات رهبری نظامی آن ها بود.

این احترام بیش از آن که متوجه نهضتی باشد که خود جزئی از آن بودند متوجه فرماندهان جداگانه بود. در نتیجه نفرت، با وفاداری به همراه این رهبران هم چنان که به عملیات درست کشاننده می شدند به عملیات غلط نیز کشانیده شدند. هر جا که راهنمایی حزب سست بود، یا هر کجا که مدارس، کلاس ها و تعلیم و تربیت سیاسی عموماً مورد غفلت قرار می گرفت احتمال وقوع این وضع وجود داشت. بعضی از واحدها می بایست منحل میشد و بین سایر دسته ها پخش می گردید، چرا که از خود گذشتگی بیشتر باید متوجه اصول و نهضت بطور کلی باشد تا اشخاص.

در جریان مبارزه مسلحانه طولانی مواردی پیش آمد که در آن واحدهای مسلح پیوند خود را با راهنمایی سیاسی حزب از دست دادند و یا از خودگذشته ترین کادرهای نظامی کشته شدند - عامل فرسائیده ای که به مجرد درگیری مبارزه شروع به عمل می کند. در نتیجه تعدادی از موارد جدی راهزنی و نیمه راهزنی روی داد. هر جا که حزب قادر به اعمال رهبری و کنترل نبود، نیروهای مسلح هوک به گسیختگی و مسخ شدن کشانده شد. (از شواهد اندکی که در دست است، تعدادی از به اصطلاح فعالیت های احیاء شده هوک در فیلیپین ظاهراً این خصلت را دارا هستند.)

هدف های استراتژیکی و تاکتیکی در فیلیپین و شرایط عینی در مناطق گسترش در طی مبارزه هوک آن قدر از آن هدف ها و شرایط در آمریکای لاتین متفاوت نیست که درس های شان را نتوان در نظر گرفت. من این را می دانم که به علل امنیتی در بحث پیرامون مبارزات خاص و مسائل آن ها محدودیتی موجود است، لیکن مادام که تمام تجارب تحلیل و توضیح نشوند احتمال سوء تعبیرهای بسیار موجود است.

توضیح:

(*) - ویلیام پومروی، نقش فعال در نهضت هوک فیلیپین داشت. در سال ۱۹۵۲ در نبرد دستگیر شد و به حبس ابد محکوم گردید و پس از ده سال زندانی بودن در فیلیپین بخشوده شد. اکنون (۱۹۶۸ م) در لندن زندگی میکند. مترجم

پژوهش‌های فلسفی خلاق ایران